

زیبا خانم ا فریاد کن ا بشعله خانم ا ای بد ذات با اینها چه
حرف است پیش خود می سازی؟ ا شک خودت را سرمن میگذاری!
وای! وای! من خود را میکشم بخدا.

شعله خانم بد ذات خود قاتمه بهم بستی: میخواهی خود را
بلش میخواهی بگذار! این حید باز زیبا می توکهند این لذکاران بخلوم شده
است. بدو و فریاد کردن دیگر نمی توانی خودت را درست کار قلمه
بد هی با شور بر چشم دارد! ای پیش کار کار کار است! یا کار من است!
زیبا خانم ای رامان! دارا خدایا! من خودم را میکشم!
ای بد چرا بد من این جیانی نمی کر پچو بیانی برای من فرست
می کند؟ تو هم ایستاده تاشامی کنی!

شعله خانم ای لذکاره؛ بد من چرا بزند؟ اگر او مرد باشد
باید ترا ریز ریز کند که با پسر بیگانه نیکجا گرفته است!
وزیر {بزیبا خانم} البته ترا ریز ریز باید کرد احالا، بدلی میز
بده تاخو را پیش خان بر سازم اوکی کار فیقت را بسازم و بعد
در حق خودت هم فکری خواهم کرد. تو هم عمرت را بدرو غوغوی د
کذا بی صرف کرده! من ترا می شنی اسم!
زیبا خانم {خشناک} ا لذکاری! من دروغ گویم؛ آه،

ما شاهد اللہ تعالیٰ ہے راستگو ہے تید! اسچو کہ از حرف خودت کم
نقش کر دی معلوم شد! وزیر گم شواز پیش چشم لکھا ته! { زیبا خانم از اطاق
بیرون می رود }

وزیر شعلہ راستش را بگو. بدینیم ازین محل خبرداری یا نہ!
شعلہ خانم برگ خودت کم من در تھوڑے صلیخی کی نسبت
از مرینگاں خواجه مسعود قبوه را آورده بفیضان ریخته از پشت پر فریاد
آقا قبوه میل بفسر ماید.

وزیر { برگ شتہر فتحا زابا وست موده قبوه بر سر خواجه مسعود ریخته }
گمشوبی نیم سو ز خرا در سچو جاتی. خوشکه ام تنگشده، چچ جانی قبوه
خورد نست! من آلان می روم خدمت خان معلوم خواهد شد.
{ آغا مسعود عقب کشیده میخواهد ریخته قبوه را از سر خشت خود پاک کند }
وزیر { از شدت پرشانی } زودا برو! فرمایش کن اسد قز
مرابد ہند. وجہہ کہر ما ہم زین کنند بکشند بیرون زودا با { مسعود }
بلی با بنی! آقا چشم الطور یکر فرمودید. آلان حاضری کنم { بعد
از ان وزیر پیرون می رود }

شعلہ خانم اللہ اکبر! کار غریبی دھار شدیم! جانم خلاصہ!

خدا یا شکر؟ [میان حرف نسا خانم میرسد: بر وی کند نسا خانم] سارکار غریب اتفاق داشت و خبر خذاری؟ وزیر تیمور آقا را با

رسایخانم پشت پرده دید: نسا خانم راستی اچه میگویی؟ زیبا خانم پشت پرده چه کرد؟ شعله خانم کنی و انم لکاتر کی آمده و بخارفت است که جان مرا خرید؟ آنا خان بیشکه شبه تیمور آقا را می گشد، نیمه از هم را بے خلاصی او چه چاره باید کرد.

نسایخانم ترس خان نبی تو ان دیمور آقا را بکشد. آنی بایت میں طور شود حال کر شده است مطلب مطلب خواهد شد نه جانم میخواهدت: بر ویم اطاقت او، آغا سعو در این سیم در خانه از بر سے ما خبر بیا ورد. [هر دوی رو زیر پرده میباشد.]

چنان

[واقع شود در گزار در پایه در دیو انجام خان لکران خان صدر طالار روی تخت نشسته است بیلیم بیگ، بیشکه آقا سی باشی چوی دست گرفته در حضور خان ایستاده است روازو و طرف عین و بجهای لکران صد کشیده اند. صمد بیگ فراشبندی عزیز اکابر شاهزادگان باشی پادو سرفه پیش خدمت دهم در بستان شرمند و در زیر

طalar عارضین نزو قدری بیگ نایب ایشیک آقاسی مطر خنده
قراشها سخت پائین طalar پشت در جمع شده اند
خان - امروز براخیل خوب شده است بعد از دیوان می خواهم
قدرتی روی دریا سیر کنم و لکم باز بنشود عزیز آقا بکشیبا نان
فرمان بدء کن دریا تو نکه حائز کشند.

عزیز آقا چشم

خان - سیم بیگ بگو عارضین را بحضور دیپاورند.
ایشیک آقاسی پاشی [از میان طalar] قدری بیگ عارضین را
با توشه بیار جلو (تیر بیگ) و غریبی توشه عذر بر امیر میکند و تنهیم میکند
عارض (مدعی) خان قرانست شوم اعرض دارم
خان - بتوانید بیفرم مرگ که چه عرضی داری!

مدعی - خان قرانست شوم امروزه سیم را بر دیدم و دوقات نایب
بدهم اسبه از دستگرد فلت آرخیت. این مرداز جلو میباشد صد
کرده ایم و اینه مطر خنده ایم ایسرا برخوان! خم شد اسخنگ از زیر
برد شست بطرف اسب اندخته سندگ بکشی راست اسبه تو
یک گور کرد. الحال اسب بی مهر نه مشد است دیگر بکار من نمی خورد
تاوان، سیم را می خواهم نمی بده چون مجادل می کند.

خان - { بعد عی علیه } چنین است مردگه ؟

مدعی علیه قربانت شوم چنین است اما من عذر منگ نیز اخترام

خان - پوچ نگو را اگر قصد نباشد، چه طوری شود منگ را

برداشت آمده است؟ تو هم و سب داری یا نه؟

مدعی علیه - وارم: قربانت شوم!

خان - { بعد عی نایبرد که تو هم بر و بزن بگش اسب یار کوکن بالش ن

بالش نیز و لاعین بالعین، والجروح قصاص ایشک کار مشکلی نیست همچنان

قراش را روان کن برود، آنجا باشد تا آن شخص قصاص خود را بگیرد.

{ صدم بیگ تحظیر کرد، چنین آمده: فرشش پانهاده برقی گرد و }

خان - سیدم بیگ: بگو عارض دیگر تم اگر هست پیش بیانند

رو و باشید که امر وزی خود هم بسیاحت بر و م.

سیدم بیگ - قدر بیگ عارض دیگر اگر داری کری پیش بیاور

{ قدر بیگ و نفر دیگر پیش می آورد }

خان - آن حکمت! دیگر از قباز محبت تر چیزی در دنیا هست ارم

بروز فکر و خیال آن سایش خود است من باید فکر بردار فخر او شتر باشم و در

دلش او رسمی کنم از اول حکومت نیاموزد، هرگز خاضعی از در خانه خود در دندله ام

سیدم بیگ - و خان نیز درم بجز چشم نهاد. در حقیقت این درم بیگ

تمام بشر نزدیکی این ولاست لذت از برگت عدالت شد.

{عارضین پشتی مده تعظیم می نمایند }

خان قریب است برادرم ناخوش بود که گفتند این پسر حکم خود را تو
پنهان داده با لاسه برادرم آوردمش با میدانید که چاقش کند بر شدیدن بر
مریض خونش کرفت برین آمدن خون همان مردن برادرم همان حالاتی داشت
بیروت را با خاله پدرم را پس بده پس نمیدانید پس میگوید اگر فصد شنی کار
بد ترازین میشند ترازند آنها هم بعن اند و بد ادم برس او درست گردید
خان {ابتدی علیه} جناب حکیم چهارم اگر فصد شن

۳۱

نمی کردی بد ترازین می شد؟ بد ترازین چه می شود؟

مدح علی علیمه قربان شو، خان برادران بحرث مملکه استقامه شد این کلمه
بود. اگر خون نیگر فرم شد شاه بحد ازین مشیکش و شبهه میزد در سیک خون
کفر داشت او را از حکمت خج بجا بای ششما و دیگر خلاص گردید؛
خان جناب حکیم پسر ازین قرار بقول شما باید این مرد ببلخ دیگر به بازیش تعارف بدهد.

حکیم بیل! قربانت بگردید اگر انصاف بگند ابتدا

خان {من بجا خبر نیک کرد} والله نمی دانم و تو ای این پاچه خوب کنم
قطعه دعو میشود، هرگز دعوا می بایش که راه چار شده بودم.

بهر کجا پنجه نمایند ای ای و باله نمایند ای ای و دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه
که بخواهی بخواهی

یکی از حاضرین قبان است؛ احترام طایفه‌گاه و احباب است.
 بکار مردم می‌خوردند؛ بفرایند این مرد یک خلوق هم باشد، پیشنهاد نمایند.
 خصوصاً این حکیم را بزرگی شنیده سه خانواده حکیم حافظ است.
خان- حالا که آنکه ای شماره تبرخواشند و بجز این کسان علیک نهاده ارواجا
 کردند ای ایمودرب و ایلکه ای چو خانه بکار تغفار فشکن از تو راضی شو و صدیگ
 فداشند و در ده چو خانه ای زخم و بگرد و بچیکم بدهد [اصدیگ پیش از میاند و دیگر
 آشنا و زیارت نشان از دور و بخوبی داشتند؛ قلم ایشان از جیب پیرون
 آورده پیش از خوار زمینی گذاشت]
وزیر- قربانست شوم؛ ای گر و وزارت من بمن است؛ باتفاقیت کرو اعوض
 خدمت‌ها یکمین رسیده من ای جد وزارت را به کسر سه‌راوار میدانید.
 بد ہید. من پاییست مرخود مر باره ازین ولایت، در بد شوم!
خان- {متوجه} ای خان بزیر چشم داشت؛ مگر این چنانی است بر اچ
وزیر- قربانست شوم؛ ای گر و روی زمین افزون عدالت و انصاف مرقت
 سرکار و دروز بانه است؛ ای زیر شمارکسی از بندگان قدبار بال عیال فتحی
 دست درازی نتوانسته است بکند پسر را در شما تمیز آقا بپنید چه قدر از شما
 بی و اهرم است؛ ای روز و شنبه بخانه مثل من آدمی میاند و حصه عجیل اش را می‌ناید؛
خان- {بغایط آمده} وزیر چو میگوئی؟ تمیز ای روحیت را کرده است؟

یعنی چه؟

وزیر نک توكوم کند اگر خلاف عرض کردہ باشتم خودم
بچشم خودم دیدم، گرفتمش بر طرم بیا و مردم خدمت شما
نمکانم داده از دستم در فقر است!
خان صد بیگ رزو برو تیمور را صد اکن اخوب، اما
درین باب پیزی نگو.

{ صد بیگ تعظیم کردہ می رو }

خان وزیر آرام بگیر حالا دیوانی بگذر که عربت همراهان بشود
وزیر قربان شوم! پادشاهان سلف در اجرای
عدالت او لاد و اقرباً سے خود را ترجیم نکردہ اند، خلفاً سے
عظم اشان بجتہ کج نگاه کردن بعیال مردم فرزندان خود را
پا ز خواستهای شدید فرموده اند! اسلطان محمد غزنوی
براسے این جرم کی از متربان خود را بدست خود گردان رزو
افیست، بردو برو وصف عدالت شان در عالم مذکور باقی
است. خان { وزیر } وزیر الان خواری دید خان شما
در هیچ چیز از خلفاً و اسلطان محمد غزنوی کفرخواه بود را
علی الخصوص درین باب! درین اشاصد بیگ بای تیمور آقا

{ داخل شده تعطیل می گشند }

خان . { تیمور آقا } من بشما نفر موده ام هرگز با قدر حضور من

نمایمیدم

تیمور آقا - من که قدر بسته ام .

خان . بچو نظرم آمد اخوب ، در حرم خانه وزیر چکار و شتنی

{ تیمور آقا شتر اپایین می کند } مقصود تو بیست من در سر

مثل تو پسر برادر نادرست جو دلاغی امیان ولا یه بدنام

بیشوم من دیگر مثل تو پسر برادر را هم نخواستم بچو باطناب

{ چند نفر فراش شال زنده دست گرفته حاضر می شوند . }

بیندازید شال را گردان این توطنی رجو دلاغی بکشیدش

پایین ! { فراشها آماده می شوند باشد افتخار شال رید که }

حضور مجلس پوشک می شود }

ایشیک آقا سی و تامی اهل خلوت خان قربان شویم

جوانست ! این فو تقصر پر شر را بخشید !

خان . بار واح پدرم که هرگز نخواهم بخشید { او بفراشها

گرده } بیندازید شال را ! { فراشها قادری هم نزدیکتر

می‌باشند . همچو از بزرگ و کوچک . بخی تو اند خودداری بکنند

بی خشیار شروع می کند بگیرید گدن و بخاک می فتنند
 با انجام و اتمام می گویند، اما نست اینجان ام غرایید
 تصدق کنید، یکدانه مادر است (اے اے گرید می کنند)
 خان نمی شود؛ نمی شود استغفار الشدا (با تعزیت هم
 رو بفراشها کرو) پدر سگبا انگفتم بیند از ید؟ (فراشها
 شال بدست حرکت دیگر کرد نزدیکتر می رسد) تمور آقا
 جلد دست بعقب برده طپاچی از کمر شرک شیده باطرف فراشها
 دراز می کند فراشها از ترس آن متفرق می شوند تمور آقا از میان
 گیر و دار کن حبسته در میروند

خان (پشت رش) ای بگیرید! ای نگذارید برو و دا
 [هیگی حرکت می کنند] اما بچکس عقب نمی کند.

خان (کج خلق را با عیان کرد) نتفرق که از شما ملا یق
 مر جهتی ای من نیستند؛ این جو دلاغی را چرا کذا استشید در برو و
 [کسی جواب نمی دهد]

خان صدم بگیک! (صمد بگیک پیش می آید) نزد پنجاه غسر
 غلام همراه خود برو؛ تمور را در هر جای دنیا باشد و مراجع کرد
 پیدا نموده میگیرید، دست بسته میباورید اینجا اما او را نکشم

ولایت آرام نی گیر و دل خودم هم بجانبی آید.

صد بیک-چشم. {از در بیرون می روید}

خان. {با عیان} بر ویدم خصید {همه متفرق می شوند}

خان عزیز آقا! {عزیز آقا پیش می آید} لوگ حاضر است؟

عزمی آقا-بلی، حاضر است.

خان. {بر خاسته} وزر تو برو، آرام بگیر؛ نخواز قصدها
تو بزم نخواهد ماند. بگیر این نگشتر را هم بدله بنساخانم. امروز
محضو صاف استاده ام پیش زرگرد این نگشتر را از پرای
او گرفته آورده اند مشغول تدارک عودی باشید، بعد از
یک هفته باست دست بگارشد.

وزیر. بلی؛ بفرماش سر کار عمل خواهیم کرد.

{تعظیم کرده بیرون می روید.} {بعد از آن خان با عزمی آقا سوچ
لو تکشده بپرسد ریاضی رووند.} {پرده میافتد}

مجله چهارم

{در اطاق شده خانم واقع می شود. شده خانم و نساخانم با
حالات اضطراب و نگرانی نشسته اند، با هم گراین حرف می زنند.}
نساخانم فرمیدم چشید کارشان کجوار رسیده ام سوچ

نیامد! خبری نیاورد! و لم خیلی مضطرب است!
شعله خانم دل توچ را مضطرب می شود؟ بقول خودت خان
که نبی تواند کارکے در حق تیمور آقا بکند.

نساخانم راست است که نبی تواند کاری کند. امامی تر
میان من و تیمور آقا جدای بینید که از مرگ بدتر است.
لورین حال آغا مسعود از در داخل می شود.)

شعله خانم آغا مسعود بگو، به بیشم چه طور شد
آغا مسعود چه میخواستی بشود؟ وزیر بجان عرض کرد.
خان فرستاد تیمور آقا را آورند. می خواست خفه کند
تیمور آقا طلبانچه کشیده، فراشها را متفرق کرد. از میان
درفت. خان پنجاه نفر آدم نامور فرموده است. بر جایش
پیدا کند. بگیرند. دست بسته پیش خان بینا ورنده بدهند
حال همه شهر و خانه را آدم افتد. می گردند که پیداش کند
و نسا خانم از زیادتی خصصه آبری می کشد. هم را نحال مرباز
شده تیمور آقا داخل می شود.)

شعله خانم! ای روای نساجان! این چه حالتی است?
و پنجاچرا آمدی؟ چه طور آمدی؟ مگر دل شیرداری؟ یا

از جانت نهی ترسی ؟

تیمور آقا - تبسم کرده چه شده از جانم ترسم
شعله خانم چه شده است ؟ خان آدم گذاشت هر جا پرست
پیدات کنند بگیرند بکشدت ؛ تو بخواه طرح جمع چرا نیخانی
آغا مسعود بارگ العدد بر و پرون بشپا کسی اینجا نیاید .

{ آقا مسعود پرون می رو د }

تیمور آقا - بخیات می رسد من از ترس گشته شدن احروف
دیدن فساخانم نیایم ؟ این سر را در راه او گذاشتہ ام ؛ اما
حال اینجیاں هم نیایده ام . می خواهم اشب فساخانم را بروارم .
برم جای دیگر من بعد نهی تو انم اور اینجا بگذارم . شوهرت
پامن بنای نمک بحرای گذارده من هم که نهی تو انم نام خود را
و پیکر خانه او گذارم من بعد هم مثل سابق اینجا آمد و شد کنم .
شعله خانم خیلی خوب نمی باین امر راضی هستم . اما روز
روشن اینجا آمد نت خوب نبود . خودت نمیدافی که زیر خانم
از صد جا آدم بگین ما گذاشتہ است ؟ که بیک پهانه ترا
بکشتن بد چو مارا بد نام نماید . بیکشش افیت که الحال
بطوری از نیجا کن ریکشی نصف شب با سب و آدم درم و رواز

آمده بشود. من همان ساعت نسا خانم را بیرون آورد و دوست
شما بسیار مهربان دارد بزر.
تمور آقا. نسا خانم تو هم که راضی است؟
نسا خانم. اینسته که راضی است! و یگر غیر از این چاره
خانده است. [درین حال آغا مسعود از دم درب وادی میزد.]
ای، امان! وزیر میاید.

شعله خانم و نسا خانم. [رنگ روشنان پریده]
ای، وای نزه! امان! ای تمور آقا! پشت این پرده قایم شو
یه بیشم این ظالم را می توانم رد بکنم!
تمور آقا. [هرگز بحالت خود تغییر نداشته باشد] -
من هرگز دیگر پشت این پرده نخواهم رفت! بلکذا رسیده
مرا هم اینجا ببینند!

شعله خانم و نسا خانم. [روی پايش افق ده زانو]
اور ابتل کرده بایض طهیب تمام.] بخاطر خدا! خودت را بمحاج
خون نزن ترا! اینقدر پرست پشت پرده قایم شو.
تمور آقا. هرگز! آغا مسعود دوباره مشترک از در تو
گردید! ای امان! وزیر رسید!

شعله خانم و نسا خانم ای! دورسته گردم بادم
من! وزیر این دفعه هم اگر شکارا اینجا به بینه بیش
مارا بگشتن می ده.

تیمور آقا ها! محض خاطر شما (ای روشن شت پرده) یک شاهزاده
گذاشت و زیر واصل اطاق می شود.

وزیر خوب شد که شاهرا در واینجا استید. هر من واجبه
بور باشها صحتی بکنم و لقان یامن باشد شادر می دان خواه
تر اکم بخان بدهیم در جه من مرتبه تو چقدر زیاد تر خواهد شد.
در نیصورت آیا باید که شاه فکر نیکی می خود بیفتید ناموس
خود تازرا بباوند بید؟ نگویند خواه زن خان بنا محظی
آمد و رفت دارد.

شعله خانم (تبانی و آرام قلب) بفرمائید. به بزم من
بگدام نامحمر می آمد و رفت دارم؟

وزیر متلا تیمور آقا که در اطاق تو دیدمش.

شعله خانم بی راست نیبا خانم راشت این پرده.
وزیر رشت! منکه در حق شما بدگان نشدم. حکم است این
تفصیر از زیبا خانم سرزده باشد. من این حرفا را بخاطران بشما

میگوید طوری نشسته برخواست بگنی سبکت بشمارف بپیش
خان گفته نشود که داش از نسا خانم سر و بشود. چونکه الحال در آ
نسا خانمی اختیار است زینهم فرموده است تا همه و میر تدارکش را
برینهم عروسی کند. اینهم بگشاییست پیشکش فرساده. نسا خانم بپیش
بگیر بگن امکنست { انگشت را کف دست نسا خانم می گذارد }
نسا خانم دختر یکه در حق خواهش بدگمان بشوند لایق خان
بنی باشد امین انگشت را بپرید. لایق خان دختر پیدا کرده امکنست
بگنید { انگشت را پیش وزیر زمین می گذارد. پیروان می روید }
وزیر { پشت سرش } دخترم من هم در حق خواهش تو بدگمان
می شوم؟ این حرفهار از بابت انصیحت باو گفت.
شعله خانم بنی شد که این فصیحت را بزنست زینها خانم بگنی؟
وزیر- البته با فردابا و ازین هم سخت تر شدرا خواهی گفت.
شعله خانم فردابس چرا؟ امر وزیر بنی تو افی پر وی ا
وزیر- حالا دیگر چندان لازم نیست وزیر اکه فضایم یمور آقا فرقی او
بهر بوده باشد! بشتر اش سید ایا پیدا شده بگشتن خواهد رفت، و یا
گر نخست ازین ولایت در پدر خواهد افتاد! دیگر من بعد در غیرا بگنج
گفتگو لازم نیست. باید بتدارک عروسی نسا خانم مشغول شد.

۱۰۷- مکالمہ علیہ کے نام سے دوسرے طبقہ کی خواجہ نبی مسیح

مشغله خانم بس بر و اطاق مادرم این حرفه را با او گفت و
شنیده بکن، اینها کارمند نیست!

وزیر برو مادرت را هم صد اکن باید اینجا درینجا گفت و شنیده باشیم.
و هر چنان مرباز شده، پر نجف خانم و فسخانم و اخلن مشوند وزیر روحی کند
پر نجف اخوب شد خود را کان قشریف آورد دید؛ بفرمازید نه بشنیده
پر نجف خانم و دوت بجا نمای وقت نشستن نیست باز میر وی نمی توانم
بهر نیست گوشت بدن باشد! احرق داشتم بگوییت. الحمد لله
آنقدر مشغله داری که نمی توان شمارا دویید.

وزیر بلی، علی الخصوص این روز نمایم که بسیج جمال نه است
بکوچه بینم امظلتان چیست؟

پر نجف خانم دوت بجا نمایم این مطلبی نبود. رفت بدم از قصر ملک
فایلر دعا بگیرم و شناسالله باز و خترم شعله خانم خدا پسری بشکر کار است
کند. فایلر دعا را نوشته گفته است، باید سر بر سر وزیر گندم هم نویگذاری
بغیر و فقر و خبر نمایی، الحال باید سر بر سر شکار بگیرم، که وقت نهانی گذرد
وزیر تکلف عجیبی کنی و نمایم که هر من در بدن نهسته
چه طوری توانی سر بر کشی بر ارشس را بگیری؟
پر نجف خانم در دت بجا نمای توافق خیلی آسانست، افالگیر خود شدند

داده دست. ظرف کوچی بایست ستر گذاشت به طرقی که هر یعنی
 همچند کیله انحراف برای رسماست. نساخانم را ویدی خدایار
 و نساخانم میرود باید کوچک را که آن مسعود حاضر گرده بود، مینهارو.
 پر نیخانم زود دست می برد کلاه وزیر را باز ای از سر شش برمی خواهد
 وزیر از چه تکلیف نامناسب است. دامنه تو انم مضايقه کنم بخوبی
 انفتراند بایست عمل کرد. کاش خدا آرزوی شعله خانم را بر سازد.
 پر نیخانم بی قربان سرت انساخانم را ویدی را بگذار سر شش
 انساخانم را ویدی را تو گذارد. با ویدی تا درم ابر و مای وزیر میگیرد پالانه خد
 تر نمی رو. نساخانم زور می زند که پائین تر بر ود.
 وزیر {بر و دستش را بلند کرده} اف! ای دامن اچه می کند?
 دامنه خورد شد. روش را با ویدی را از سر شش برمیدارد.
 پر نیخانم {از ود} دختر با ویدی بزرگتر بیار {نساخانم دیده
 زود می یک پاویده بزرگ می آورد.
 وزیر ای، نه جان، بخاطر خدا، من شود این کار بوقت دیگر
 باند؟ حالا می خواستم با شما حرف زنم: مطلب قاجی ماشتم.
 پر نیخانم نه نه نه. نه، نه، نه جان مانم شود. وقتی گذرد. قربان هست.
 نزدیکی دیگر قیط کار دارد. ما هم تلاش می کنیم پای شما. {گزینه کنان}

پس درین آخر عمر رواست، بغل شعله خانم بچوندیده، بپیر مردانه
 چشم را شک آموده کرده، روی ساختمانی کند. { دختر با دیده ایگذار
 می خواستی هیچ از این یکی را بیاوردی. } نسا خانم با دیده رامی گذارده
 بلویه از گلوبی وزیر پایین ترا مده پر نیخانم زو و شعله خانم را بطرف پرده
 اشاره می کند. شعله خانم راهسته پرده را بلند کرده تیمور آقا را پیران
 آورده می برد تا دم در تیمور آقا از دم در آن طرف شروعی شود.

نسا خانم با دیده را برمی دارد. }

وزیر آما دیگر نشنه الحال غشیان را که منهم میخواهم با شماره فر بزم.
 پر نیخانم چشم فرزندم. { میخواهد بشیند که از میان حیاط صدای
 قیل و قیل ابلند کی شود. دقیقه نگذشت در تیمور آقا دست بطبقه ایچهار
 اطاق می شود. وزیر از دیدان تیمور آقا متزل گشته. }

تیمور آقا خوبیایی پدرم حرامت باشد؛ آخر میخواهی ناحق هنار و
 مر را بگشتن بدهی. من تا از انکشمش گشته بمنی شوم.

{ طبقه را بطرف وزیر دراز می کند }

شعله خانم از دی پایش اتفاوه را تماش میکند. { امان را تیمور آقا
 دست نگهداش کو صدیکی. } تیمور آقا دست نگاهی دارد. در نیخال
 صدمیگ با چند نفر غلام ده خل اطاق شده دم در بند و امیا میستد. }

تیمور آقا، صدر بیگ غرض توجہ چیز است؟ میخواهی چکنی؟
 صدر بیگ، آقا، ما نو کر شما او پدر شما هستیم، ما چه حد واریم
 خدمت شما ترک او بگئیم، اما خودت میدانی فرمایش
 خاست، باید شمارا ببریم پیش
 تیمور آقا، همانی تو ایند زنده پیش او ببرید گرسنگ را
 پیش او ببرید؛ سه مردم بین آسانیها داشت کسی نیافرته
 بسیار شد قوت اش را داری، بیا پیش!
 صدر بیگ، آقا، فخر کنم با آن، طیا نخواهد زدی و یکی را کشتی خواه
 نفر خود را که همراه خواست، همه اینها را که نمی‌توان کشت و سچ اینها را نه
 نست، خانم، خاطر جمع قول اراده عبده گرفته است کاری بثابانک
 (تیمور آقا) من برگردانید و فعل او تحقیر را ندارد، او کی سخون
 خود را نیست، که ادم بتواند باورش کند؟ حرف هم است که
 آنست، ذرا نیخال و دباره، قیل و قال از جیا طبلند شده سیم بیگ
 ایشان کشید و اسی باشی در رضادار پر اثر رضاعی تیمور و خلیطاق جی شکنند
 سیم بیگ، صدر بیگ، بر و عقب، تیمور آقا، سرسلامت
 خان، عکوت، بسیار است در یا سوار شده بود، ناگاه و با این اتفاف
 وزیده، فایق، واژه نگشته، بدر یا غرق شده است.

الحال، مردم دور عمارت دیوانخانه جمع آمده، مشترکه نه
ترشیف ببرید، بسند حکومت و جامی پدرت قراز بگیرید.
تمورآقا - رضا پنین است؟

رضا - بله، قربانی پنین است؛ بفرما یسد برویم مردم دیوانخانه
وزیر و صد بیگ پیش آمده خاک میاندازند
آقا، قربانت شویم؛ مارا تقدیق بگذسید!
تمورآقا - صد بیگ، تو پاشو بروکنار وایست
[صد بیگ بر خاسته کناری روود]

تمورآقا - [روبرو بوزیر کرد] وزیر جبهه آمدن من بجانه شما
آن بود، که من خواهی زدن توف خانم را، دوست داشته
و میدارم، می خواستم بحکم خدا، و شرع رسول پژاییت
خودش را در برم؛ اما شما، بخاطر بعضی آرزوهای
دور و دراز میخواستی او را بآن غیر مرحوم ببری، و ما هیم
از نجهه نمی توانیم اصل مطلب را بشناهیم کنیم این بود
که شاه در حق بین پدگان شده، بجنایل کشتن من اقتداء
بودی؛ ولیکن اتفاق اسما فی کند ته بیره اے شخص باطل
خداوند بمقتضای عدالت، که مکافات عمل هر غنی و دروشی

فمعا پیش از می نهاد. راستگار از از استگار قرمود و
 عکس هراو شماره عیاد. حالا من، بنا پیده فتار بیانی سکه
 در آیام اقتدار نسبت بر عیت و فوکراز مشهاب و زکرده است
 بنا یاد دوباره شغل و زارت را بشمار جو کنم. و در محل سابق
 خود باقی بگذارم. زیرا می داشتم کار را نیکره عادی طبیعت کسی
 شده باشد. حال است که از ذهن او بیرون بر و دنایند
 قاعده بکار مردم رشیدگی نماید. ولیکن چون نک پروردۀ
 این خانواده بوده، من بخوبی از تصریفات گذشتۀ شما چشم
 می پوشم. پس ازین مادام الحیات از من وظیفه خوار بوده.
 در کمال امیت و آسودگی، سرخانه و عیال خود خواری بود. اما
 در باب شغل وزارت بنا باصلاح امور ملک و ملت از من
 حق توقع نخواهد داشت؛ برای آنکه داخله امثال شما
 با امور حملت خلاف انصاف و مردّتست. چون هر که نخواهد
 امور ملکت را موافق قاعده باصلاح بیاورد. ور عیت و
 ملت را ترقی بدهد باید مردمان بی اطلاع غیر کافی و با غرض
 از ریاسته خلخ کند. و امور ملک و ملت را به دان کار و دان کافی
 و پیغاضت پادشاهی را آنکه خواهد انجام دادی را که طبع کاری ورشوده

خواری عادت طبیعی شده است. حکم را محض جلب متفصل خواهد
با خلاف حق و استحقاق میدهد. دخیل کارگندگان خدا نمکند.
تا امور دولت و دولت ببطور درستی رو بترقی گذارده. هموم رعایا
و نوکر و غیر نوکر آسوده و فارغ بحال بوده باشند. باری علی
الحساب زیاده براین مجال گفتگو نیست باشد و دست بکار
شد تدارک عوادسی را انجام داد. کار رشحها نیست داشته باشد.
تدارک لازمه ساخته خانم بشوید. انشاء اللہ، هفتہ آینده
دستور العمل نفاف واده شود. و بزودی انجام بگیرد. ثم
پرینخانم! باشی شعله خانم! خدا حافظ! مشغول کار و باز
خود باشید.

پرینخانم! و شعله خانم! خدا بر عرو دوست بیزاید! آقا!
صد سال دیگر خانی و حکمرانی بکنی!

{تیمور آقا با تفاوت حضرات از اطاق بیرون می آیند: وزیر
باچیر شمام در خانه می ماند.}

غلا چها! {بصدایی بلند در میان حیا!} تیمور خان به لامست بیا!
(پرده میباشد)

३१. to turn (a person's)		at all; no (one
head.		person);
५. exclamation, oh:	६८.	no conversation, talk-
३२. absurdity, nonsense		ing.
५. like, similar, so, in		५
such a way, i.e this,		to explain, to instruct
way, often, that:	५.	collar.
४६५. such Khans as thou	५.	that is to say, it means;
४५. topology;		what does it mean?
४५. in spite of.	५.	all at once, at some
५. everybody, all.		one time,
५. this same (thing);	५.	in one place, together
५. put elliptically.	५.	single, unique, only
meaning at the time.		straight on, towards.
when, at such times as	५.	of one space, i.e. small
५. accomplishment,		funny, undersized.
prowess.	५.	slowly, gently.
५. still, even, yet.	५.	softly, quietness.
५५५. frightened, terrified		—***—
५. none, nothing, not		—***—

137	lapse; 13,16,19,4. with (or after) the lapse of ages.	13,16 j 13,16,17	treachery. my(dear) mother. turn, time.
138	it is (was) no great matter, affair a <i>gratia</i> .	13,16	New-years day (the vernal equinox at the end of March)
139	to talk nonsense.	13,16	half burnt.
140	henceforth.	13,16	jacket, lit. half, body (coat)
141	groom.		
142	may you be pleased to wish for	13,16	3 to obtain inform-
	so and so?		ation, to inquire into, investigate.
	(
143	(not well), ill, sick.	13,16	vulgarly for 13, for,
144	talking nonsense.		(corr. of 143)
145	betrothed.	13,16	regard for, respect
146	deputy, lieutenant	13,16	, to speak loosely, to
147	lieutenant of the wards, but don't ing the office of deputy chamberlain.	13,16	talk rubbish to chatter
		13,16	• it weak, silly;